



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

درس دوازدهم

کاوه دادخواه

در داستان های ایران و اساطیر باستان ، چهره انقلابی کاوه آهنگر بی نظیر است و پیش بند چرمین او که برنیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند ، درفشی بود انقلابی که بر ضد پادشاه وقت ، ضحاک برافراشت. درفشی که پشتیبان آن ، دل دردمند و بازوی مردم رنج کشیده و بی پناه بود.

ضحاک ، معرّب اژی دهاک (= اژدها)، در داستانهای ایرانی، مظهر خوی شیطانی است و زشتی و بدی، در اوستا موجودی است «سه پوزه سه سرشش چشم»، دیوزاد و مایه آسیب آدمیان و فتنه و فساد. به روایت فردوسی، ضحاک بارها فریب ابلیس را می خورد؛ بدین معنی که ابلیس با موافقت او، پدرش، مرداس، را که مردی پاکدین بود، از پا در می آورد تا ضحاک به پادشاهی برسد. سپس در لباس خوالیگری چالاک، خورشهایی حیوانی بدو می خوراند و خوی بد را در او می پرورد؛ سپس بر اثر بوسه زدن ابلیس بردوش ضحاک، دو مار از دو کتف او می روید و مایه رنج وی می شود.

پزشکان فرزانه از عهده علاج بر نمی آیند تا بار دیگر ابلیس خود را به صورت پزشکی در می آورد و به نزد ضحاک می رود و به او می گوید راه درمان این درد و آرام کردن ماران ، سیر داشتن آنها با مغز سر آدمیان است. ضحاک نیز چنین می کند و برای تسکین درد خود به این کار می پردازد. به این ترتیب که هر شب دو مرد را از کهتران و یا مهتر زادگان به دیوان او می برند و جانیشان را می گیرند و خورشگر، مغز سر آنان را بیرون می آورد و به مارها می خوراند تا درد ضحاک اندکی آرامش یابد. در اساطیر ایران، مار مظهري است از اهریمن و در این جا نیز بر دوش ضحاک می روید که تجسمی است از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث.

پادشاه ستمگر شبی در خواب می بیند سه تن مرد جنگی قصد او می کنند و یکی از آنان او را به ضرب گرز از پا در می آورد... وی از بیم بر خود می پیچد و فریاد زنان از خواب می پرد. ناچار موبدان و خردمندان را به مشورت می خواند و خواب خود را حکایت می کند و تعبیر آن را از ایشان می خواهد. آنان از بیم خشم او تا سه روز چیزی نمی گویند. سرانجام، یکی از ایشان می گوید که زبونی ضحاک به دست کسی انجام خواهد شد که هنوز از مادر نزاده است. همین اشاره کافی است که پادشاه بدمنش به جست وجوی چنین نوزادی فرمان دهد. اما در این ایام، فریدون از مادر می زاید و از گاوی به نام «بر مایه» شیر می نوشد و در غاری پرورش می یابد. پدر او، آبتین که ناگزیر از بیم ضحاک ترسان و گریزان است، روزی گرفتار می شود و مغز سرش را به ماران می دهند. مادر فریدون، فرانک، پسر را به البرزکوه می برد و به دست مردی پاک دین می سپرد. ضحاک که به نهانگاه پیشین نوزاد پی می برد، به آنجا می رود؛ گاو برمایه و همه چهارپایان را می کشد و خانه آبتین را به آتش می کشد؛ اما پسر به خواست خداوند بزرگ می بالد و نیرو می گیرد و سرانجام، نام و نشان خود را از مادر می پرسد و چون از پادشاهی ضحاک و جفاهای او آگاه می شود، عزم می کند که از وی انتقام گیرد. از این رو در انتظار فرصتی مناسب چشم به راه آینده است. این فرصت گران بها را کاوه فراهم می آورد؛ یعنی یکی از مردم فرودست و پاک دین که سروکارش با آهن است و رنج و زحمت؛ اما پایان بخش شب تیره ستم می شود و نویدبخش پیروزی و بهروزی.

در محیطی که پادشاه بیداد پیشه ماردوش به وجود آورده بود، تاریکی و ظلم بر همه جا چیرگی داشت و کسی ایمن نمی توانست زیست. فردوسی تصویری از آن روزهای سیاه را هرچه گویاتر نشان داده است؛ روزگاری که کاوه و هزاران تن دیگر را ناگزیر به بهای جان خویش به نافرمانی و قیام برانگیخت:

قلمرو زبانی:

اساطیر: جمع اسطوره، افسانه و قصه؛ اتحاد: یک پارچگی، یکی شدن / درفش: پرچم / معرّب: عربی شده / مظهر: نشانه، محل ظهور / خوی: اخلاق / ابلیس: شیطان و اهریمن / خوالیگر: آشپز، طبخ (خالیکر تلفظ درست آن است) / چالاک: زرنگ و سرپیش، جلد / خورش: غذا / علاج: مداوا، دمان / فرزانه: دانشمند،

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوي پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

حکيم / کبوتر: خردتر، خردسال تر، زير دست / بهتر زادگان: بزرگ زادگان و فرزندان بزرگان / ديوان: دفتر محاسب، محل وزارت، خزانه داری / تحم: تصوير ذهني از یک چيز / بيداد: ظلم و ستم / خيشت: ناپاک / بيدادپيشه: ستمگر و ظالم /

۱- چو ضحاک شد بر جهان شريار بر او ساليان انجمن شد هزار

قلمرو زباني:

چو: حرف ربط / شهریار: غير ساده، مرکب (شهر / یار) / انجمن شدن: جمع شدن

قلمرو ادبي:

جهان: مجاز

قلمرو فکري:

وقتي ضحاک پادشاه جهان شد؛ پادشاهی او هزار سال طول کشيد

۲- نهان گشت کردار فرزانهان پراکنده شد نام ديوانگان

قلمرو زباني:

فرزانگان: دانايان و خوبان / پراکنده: غير ساده و ندي (پراکند / ه) / ديوانگان: و ندي (ديوانه / ان) (گ: واج مياجي)

قلمرو ادبي:

تضاد: ديوانگان، فرزانهان؛ نهان گشت؛ پراکنده گشت / کنايه: «پراکنده شد» کنايه از «مشهور شد». / ديوانگان: ايهام: الف: ديوانه ها ب: طرفداران ضحاک

قلمرو فکري:

راه و رسم (خوب) دانايان از بين رفت، نام انسان های ظالم و ديو صفت مشهور شدند.

۳- هنر خوار شد، جادويي ارجمند نهان راستي، آشکارا گزند

قلمرو زباني:

خوار: پست، زبون (خار: تيغ) / جادويي: جادوگري / ارجمند: شايسته، با ارزش / گزند: آسيب، آفت / آشکارا: و ندي (آشکار + ا) / راستي: و ندي / در جمله های «جادويي ارجمند»، «نهان راستي» و «آشکارا گزند» فعل «شد» به قرينه لفظي حذف شده است.

قلمرو ادبي:

تضاد: «هنر، جادويي» «نهان، آشکارا» «خوار، ارجمند» و «راستي، گزند»

قلمرو فکري:

هنر و فضيلت از بين رفت، کارهای نادرست ارزش يافت؛ راستي و درستي نابود شد، تباهی همه جا را فرا گرفت. (جادويي در برابر هنر قرار می گیرد و اگر هنر را شايستگي و توانمندی بدانيم پس جادويي عملي خواهد بود که در برابر شايسته سالاري قرار خواهد گرفت. ضحاک جادويي را رواج می دهد و اين نشان می که جادويي عملي اهریمني است)

۴- برآمد برين روزگار داز کشيد اژدهايش به تنگي فراز

قلمرو زباني:

برآمد: سپري شد / روزگار: و ندي اژدهايش: مانند اژدها منظور «ضحاک» است / تنگي: سختي

قلمرو فکري:

مدت زماني بر اين گونه گذشت و ضحاک در تنگنا افتاد و روزگارش به تنگي و تلخي گراييد

۵- چنان بد که ضحاک را روز و شب بر نام فریدون کشادی «دوب

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه / کشادی: گشاده شدن، می گشاد (ویژگی سبک قدیم)؛ «دو لب» نهاد فعل «گشاد» است.

قلمرو فکری:

روز و شب، چنان بر ضحاک سخت می گذشت که دهانش فقط به نام فریدون (از ترس و خشم) باز می شد.

۶- زهر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کند پشت راست

قلمرو زبانی:

مهتر: بزرگ / بخواست (اهمیت املایی)

قلمرو ادبی:

کنایه: پشت راست کردن: کنایه از ثابت و مستقر شدن، قدرت یافتن.

قلمرو فکری:

از هر کشوری بزرگان را دعوت کرد تا (بامشورت کردن با آن ها) با آسودگی و قدرت پادشاهی کند.

۷- از آن پس چنین گفت با موبدان که ای پرهنر با کمر بخردان،

قلمرو زبانی:

موبد: روحانی دین زرتشتی. / بخرد: خردمند. (وندی) / با گهر: دارای اصل و نسب

قلمرو فکری:

بعد از آن گفت: ای روحانیان پر هنر اصیل و خردمند ...

۸- مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن روشن است

قلمرو زبانی:

را: فک اضافه (بدل از کسره) (در نهانی یکی دشمن من است)

قلمرو فکری:

یک نفر دشمن پنهانی من است که همه شما خردمندان از این موضوع آگاهی دارید و می دانید

۹- یکی محضر اکنون باید نوشت که جز تخم نیکی، سپید نکشت

قلمرو زبانی:

محضر: گواهی نامه، استشهاد نامه / سپهید: سردار لشکر، منظور «ضحاک» است

قلمرو ادبی:

تخم نیکی: تشبیه (نیکی مانند تخمی است که آن را می کارند) اگر چه می توان به تعبیری آن را استعاره گرفت (نیکی مانند

گیاهی است که تخم دارد و آن را می کارند)

قلمرو فکری:

محتوای استشهادنامه باید این باشد که سپهید (ضحاک) جز نیکی و خیر خواهی نکرده است (اکنون باید گواهی نامه ای نوشته

شود که من (ضحاک) فقط کارهای نیک انجام داده ام.)

۱۰- زبیم سپید هم راستان بر آن کار گشتند هم راستان

قلمرو زبانی:

بیم: ترس / راستان: انسان های درست / همداستان: هم رای و هم نظر (هم + داستان = وندی)

و خندانی که در این نزدیکی است / لای این شب بو پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

قلمرو ادبی:

مجاز: بر آن کار : گواهی نامه

قلمرو فکری:

گروهی از افراد راست رو هم که در دربار او حضور داشتند و فراخوانده شده بودند ، از ترس با آن استشهادنامه موافقت کردند.

۱۱- بدان محضه اژدها ناگزیر / کواهی نوشتند برنا و پیر

قلمرو زبانی:

ناگزیر: ناچار (گزیر: چاره) / برنا: جوان

قلمرو ادبی:

مجاز: برنا و پیر ؛ یعنی ، همه . / استعاره : اژدها ، منظور ضحاک است

قلمرو فکری:

همه مردم به ناچار ، آن گواهی نامه را تأیید کردند.

۱۲- هم آنکه یکایک ز درگاه شاه / برآمد خروشین دودخواه

قلمرو زبانی:

هم آن گه : همان موقع / یکایک: ناگهان / درگاه : بارگاه / برآمد : به گوش رسید / دادخواه: صفت فاعلی مرکب مرخم (

دادخواهنده) منظور « کاوه » است / خروشین دادخواه : نهاد

قلمرو ادبی:

استعاره: « شاه » استعاره از ضحاک

قلمرو فکری:

ناگهان ، همان زمان از بارگاه ضحاک فریاد کاوه دادخواه به گوش رسید.

۱۳- ستم دیده را پیش او خوانند / بر نامدارانش بنشانند

قلمرو زبانی:

ستم دیده : صفت مفعولی . / او : ضحاک / بر: نزد ، کنار / ش : مفعول (بر نامداران او را بنشانند) مضاف الیه (نزد نامداران او

نشانند)

قلمرو ادبی:

مجاز : ستم دیده « کاوه »

قلمرو فکری:

کاوه را نزد ضحاک دعوت کردند و او را نزد یاران ضحاک نشانند

۱۴- بدو گفت مستر به روی دژم / که برگوی تا از که دیدی ستم؟

قلمرو زبانی:

مستر: بزرگ تر / دژم : خشمگین /

قلمرو ادبی:

جناس : که (حرف ربط) ، که (ضمیر)

قلمرو فکری:

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

ضحاک با چهرهٔ خشمگین به کاوه گفت : بگو تا از چه کسی ستم دیدی تا حسابش را برسم (ضحاک خشم بر کاوه نه، بلکه حالتی از خشم و ناراحتی را برای حاضران نشان داد که بگویند از ماجرا متأثر و متأسف است و در پی جبران)

۱۵- خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاه منم کاوه دادخواه

قلمرو زبانی:

شاهها : منادا / کاوهٔ دادخواه : مسند

قلمرو ادبی:

کنایه : دست بر سر زدن کنایه از حالت اندوه و تأسف

قلمرو فکری:

کاوه گفت : ای شاه از تو به من ستم رسیده است و من برای داد خواهی و شکایت اینجا آمده ام.

۱۶- یکی بی زیان مرد آهنگر ز شاه آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی:

یک مرد آهنگر بی زیان : سه ترکیب وصفی (سه : صفت شمارشی - آهنگر / بی زیان : صفت بیانی) / مصراع اول : مسند

قلمرو ادبی:

استعاره : آتش استعاره از ستم / کنایه : مصراع دوم کنایه است از اینکه از شاه بلا و ستم دیده ام /

ایهام تناسب : آتش : الف : ستم ب : آتش معمولی که با واژهٔ « آهنگر » تناسب دارد. منظور شاعر « ستم » است

قلمرو فکری:

من یک مرد آهنگر بی زیان هستم که از شاه (تو) به من ستم رسیده است.

۱۷- توشاهی و کراژدها پیکری بساید بدین داستان داوری

قلمرو زبانی:

و : حرف ربط هم پایه ساز / گر : یا / اژدها پیکر : به شکل اژدها ، تنومند / داستان : موضوع / داوری : قضاوت

قلمرو ادبی:

تشبیه : تو مانند اژدها تنومند هستی.

قلمرو فکری:

اگر تو شاه هستی و یا مانند اژدها ترسناک و قدرتمند هستی باید به این موضوع رسیدگی کنی.

۱۸- اگر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست

قلمرو زبانی:

هفت کشور : ترکیب وصفی

قلمرو ادبی:

مجاز : هفت کشور = کل جهان

قلمرو فکری:

چرا باید از جهان پادشاهی تو، تنها رنج و سختی اش بهره ما باشد

۱۹- ثماریت با من بساید گرفت بدان تا به جان ماند اندر شکفت

قلمرو زبانی :

شمار گرفتن : حساب پس دادن /

قلمرو ادبی:

مجاز : جهان مجاز از مردم جهان

قلمرو فکری:

تو باید به من حساب پس بدهی (توضیح بدهی) تا مردمان از رفتار ظالمانه ات آگاه شوند.

۲۰- مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت زکیتی به من چون رسید

قلمرو فکری:

شاید از حسابی که پس می دهی معلوم شود که چگونه نوبت کشته شدن به فرزند (آخرین فرزند) من رسیده است.

۲۱- که مارانت را مغز فرزند من ہی داد باید زهر ابجمن

قلمرو فکری:

در میان همه مردم چرا مغز فرزند من باید به مارانت داده شود.

۲۲- پس بد به گفتار او بگریید شگفت آمدش کان سخن ها شنید

قلمرو زبانی:

گفتار : سخن (وندی : گفت « بن ماضی » + ار)

قلمرو ادبی:

حس آمیزی: نگاه کردن به گفتار (ترکیب شنوایی و بینایی)

قلمرو فکری:

ضحاک به سخنان کاوه گوش کرد و از شجاعت کاوه شگفت زده شد.

۲۳- بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجشنند پیوند او

قلمرو زبانی:

بدو: « د » واج میانجی / پیوند کسی را جستن : اتحاد و یگانگی او را جلب کردن

قلمرو فکری:

فرزند کاوه را با خیر و خوبی به او برگرداندند

۲۴- بفرمود پس کاوه را پادشاه که باشد بر آن محضر اندر کوا

قلمرو زبانی:

را: به (حرف اضافه) / بر آن محضر اندر: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم. (ویژگی سبکی قدیم) / گوا: گواه ، شاهد

قلمرو فکری:

پادشاه به کاوه گفت که : آن استشهاد نامه را تأیید کند

۲۵- چو بر خواند کاوه همه محضرش سبک ، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی:

همه محضر: ترکیب وصفی / سبک : به سرعت

قلمرو فکری:

وقتی کاوه استشهاد نامه را به سرعت خواند ، رو کرد به بزرگان کشور ...

۲۶- خروشید: «کای پامردان دیو بریده دل از ترس گیهان خدیو

قلمرو زبانی:

پامردان: دستیاران حکومت / دیو: ضحاک / گیهان خدیو: خداوند جهان (ترکیب اضافی مقلوب) /

قلمرو ادبی:

استعاره: دیو استعاره از ضحاک / کنایه: دل از ترس بریدن = نترسیدن / جناس: دیو، خدیو

قلمرو فکری:

کاوه رو به پیران مجلس ضحاک کرد و فریاد بر آورد: «ای حامیان ضحاک دیو صفت و ای کسانی که از خدای جهان نمی ترسید

۲۷- همه سوی دوزخ نهادید روی سپردید دل با به گفتار اوی

قلمرو زبانی:

همه: ضمیر مبهم و نهاد مصراع

قلمرو ادبی:

کنایه: دل سپردن کنایه از «قبول کردن»

قلمرو فکری:

با قبول کردن سخن های ضحاک همه شما به سوی دوزخ می روید

۲۸- نباشم بدین محضر اندر کوا نه هرگز بر اندیشم از پادشا

قلمرو زبانی:

بر نمی اندیشم: نمی ترسم (اندیشه: ترس)

قلمرو فکری:

این استشهاد نامه را امضا نمی کنم، هرگز از پادشاه نمی هراسم.

۲۹- خروشید و بر جست لرزان ز جای بدید و بسپرد محضر به پای

قلمرو زبانی:

و: حرف ربط / لرزان: قید / سپردن: پایمال کردن، زیر پا گذاشتن / محضر: استشهاد نامه

قلمرو فکری:

کاوه فریاد زد در حالی که از شدت عصبانیت می لرزید بلندشد و استشهاد نامه را پاره کرد و زیر پا انداخت

۳۰- چو کاوه برون شد ز درگاه شاه برو انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی:

انجمن شد: جمع شدند. (چون انجمن اسم جمع است فعل «مفرد» آمده است).

قلمرو ادبی:

مجاز: بازارگاه = مردم بازار

قلمرو فکری:

وقتی کاوه از درگاه ضحاک بیرون آمد، مردم بازار اطراف کاوه جمع شدند

۳۱- همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

قلمرو ادبی:

مجاز: جهان = مردم جهان / ایهام: داد: الف- حق و عدالت ب- فریاد و اعتراض

قلمرو فکری :

کاوه خروشید و فریاد کشید و مردم جهان را به عدالت (اعتراض) دعوت کرد .

۳۲- از آن چرم ، کاهنگران پشت پای پوشند بهنگام زخم «ای

قلمرو زبانی:

کاهنگران : که آهنگران / پشت پای: روی پا ، سینه پا / زخم : ضربه / درا : زنگ ، پتک آهنگران

قلمرو فکری:

کاوه از آن چرمی که آهنگران هنگام کار با پتک ، به روی پای خود می بندند ...

۳۳- همان کاوه ، آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست کرد

قلمرو زبانی:

همان : نیز

قلمرو ادبی:

کنایه : گرد برخاستن کنایه از «آماده قیام شدن»

قلمرو فکری:

به سرعت بر سر نیزه قرار داد و در همان لحظه حرکت دست جمعی مردم (قیام) آغاز شد.

۳۴- خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی :

همی رفت : ماضی استمراری (کاربرد قدیمی) / ان : در «خروشان» ، نشانه صفت فاعلی است

نامداران: وندی- مرکب (نام + دار + ان) / یزدان پرست : صفت فاعلی مرکب مرخم (یزدان پرستنده)

قلمرو فکری:

کاوه در حالی که نیزه در دست داشت فریاد می کشید که ای مردان خدا پرست،

۳۵- کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحاک بیرون کند

قلمرو زبانی:

هوا: هوای داری، طرفداری

قلمرو ادبی:

کنایه : « هوای کسی کردن» کنایه از «طرفداری کردن» ؛ « دل کندن» کنایه از «رها کردن» /

تضاد : هوای کسی کردن / دل کندن

قلمرو فکری:

کسی که طرفدار فریدون است از فرمانبرداری ضحاک سرپیچی می کند.

۳۶- بویید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل دشمن است

قلمرو زبانی:

بویید: برخیزد ، حرکت کنید / مهتر : بزرگتر ، ضحاک / آهرمن : اهریمن ، شیطان

جهان آفرین : صفت فاعلی مرکب مرخم (جهان آفریننده) / را : فک اضافه « بدل از کسره» به دل دشمن جهان آفرین است

قلمرو ادبی:

تشبیه: این مهتر اهریمن است

قلمرو ادبی:

و خندایی که در این نزدیکی است / لای این شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

قیام کنید (حرکت کنید - برخیزید) که این ضحاک همان شیطان است و در دلش دشمن خداوند است.

۳۷- همی رفت پیش اندرون مرد کرد جهانی بروا بجهنم شدن خرد

قلمرو زبانی:

همی رفت : ماضی استمراری / پیش اندرون : پیشاپیش؛ نشانه سبک قدیم / گرد : پهلوان / جهانی بروا بجهنم شدن : مردمان بسیاری اطرافش جمع شدند / خرد : کوچک (از نظر املائی دقت شود با واژه « خورد » اشتباه نشود)

قلمرو فکری:

مرد پهلوان (کاوه) همچنان پیش می رفت و سپاهی بزرگ از مردم، دور او جمع شدند.

۳۸- دانست خود کافریدون کجاست سراندر کشید و همی رفت راست

قلمرو فکری:

کاوه می دانست که فریدون کجا است، راهش را در پیش گرفت و مستقیم پیش فریدون رفت.

۳۹- باید به درگاه سالار نو بدیدنش آن جا و برخاست غو

قلمرو زبانی:

سالار : سردار، سپهسالار / غو: بانگ، فریاد

قلمرو فکری:

کاوه به درگاه فریدون آمد و وقتی فریدون را آنجا دید فریاد شادی برخاست.

۴۰- فریدون چو کیتی بر آن کونه دید جهان پیش ضحاک وارونه دید

قلمرو ادبی:

مجاز: گیتی / جهان = اوضاع و موقعیت

قلمرو فکری:

فریدون وقتی اوضاع را مناسب دید به فال نیک گرفت وضعیت ضحاک را نامساعد دید.

۴۱- همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

قلمرو فکری:

تشبیه : او مثل باد سریع می رفت

قلمرو فکری:

فریدون مثل باد به سرعت می رفت در حالی که کینه ضحاک را در سر داشت و در دل می خواست عدالت را اجرا کند.

۴۲- به شهر اندرون هر که برنا بند چوپیران که در جنگ، دانا بند

قلمرو زبانی:

به شهر اندرون: آوردن دو حرف اضافه برای یک متمم، نشانه سبک قدیم / برنا: جوان

قلمرو فکری:

در شهر جوانان و همچنین پیران کار آزموده در جنگ ...

۴۳- سوی لشکر آفریدون شدند ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند

قلمرو زبانی:

شدند (مصراع اول) : رفتند ، شدند (مصراع دوم) فعل اسنادی / نیرنگ : مکر و حيله ، جادو و طلسم /

قلمرو فکری:

به سوی لشکر فریدون رفتند و از دام مکر ضحاک رها شدند.
فریدون با لشکری از مردم شهر که به یاری اش آمده بودند، به رویارویی با ضحاک آمد و دست به گریز نکاو سربرد و «بزد بر سرش، ترک بشکست خرد». «سروش خجسته» پیام آورد که اوراکش که هنوز زمان مرگش فرا نرسیده است؛ اورا با همین شگفتی به کوه دماوند ببرد همان جا بزند کن. فریدون و دست و میان ضحاک راه بندی بست، پس اورا به کوه دماوند و «خاری که» «نش ناپید» بود، سرنگون آویخت.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در متن درس، هر یک از واژه های زیر، در چه معنایی به کار رفته اند؟

هنر (فضیلت) محضر (کواهی نامه، استعفا نامه) درای (پیک) منزل (مرحله)

۲- در بیت زیر، کلمه «گر» در چه معنایی به کار رفته است؟ یا

تو شاهی و گر ازدها پیکری ببايد بدین داستان داوری

۳- واژه ها و معنای آنها همیشه و ماندگار نیستند؛ ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف) به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛ مانند: «فتراک، برگستوان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شود؛ مانند: «کثیف و سوگند»

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: «شادی، خنده»

ت) معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید بگیرد، مانند: «سپر، یخچال»

* هر یک از واژه های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهار گانه شده اند؟

پذیرش (پ) سوفار (الف) رکاب (ت) شوخ (ب)

قلمرو ادبی

۱- برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.

* زمینه ملی

* زمینه قهرمانی

۲- بیت پنجم را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

۳- هر یک از واژه های مشخص شده، مجاز از چیست؟

* چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه ابل بازار

* از آن چرم، کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای پیش بند

۴- در بیت زیر، «درفش کاویانی» در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ پیروزی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی سنایی

قلمرو فکری :

۱- معنی و مفهوم بیت بیست و هفتم را به نثر روان بنویسید.

معنی : فریاد کشید و از جای خود پرید و در حالی که (از خشم) می لرزید اسبها دنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

مفهوم : کلاه دادخواه عدل و انصاف و دوشین ضحاک را نیز گرفت و بارفتارش، به سگبری او گواهی داد.

۲- مارانی که بر دوش ضحاک روییدند ، مظهر چه خصلتی بودند؟

صفات شیطانی ، ذات پلید و اهریمنی ضحاک و روحیه ستم پیمایی او.

۳- انگیزه فریدون در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟

با توجه به داستان زندگی فریدون و سرگذشت ددنامی که به واسطه ستم ضحاک بر او و خانواده اش تحمیل شده بود (کشته شدن پدر به دستور ضحاک و آوارگی از شهر و دیارش) فریدون با

قیام خود اقدام به گرفتن انتقام پدر و تمام ستم دیدگان و رها کردن خلق تم دیده از ظلم ضحاک و حاکمیت سیاه او بود. (خلاصه ای از متن جواب نوشته شود)

۴- با توجه به متن درس ، « پایمردان دیو » چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

کسانی بودند که در ستم ضحاک اوراد ستیاری و ظلم و ستم اوراد حق مردم بی گناه تایید می کردند. و کمک می کردند تا او به حکومت ظالمانه خود ادامه دهد و نیز این عده برای

حفظ منافع خود با وجود آنکه می دیدند ضحاک سگرو ظالم است، اعتراضی به او نمی کردند.

گنج حکمت

کاردانی

کشتی گیري بود که در زور آزيابي شمره بود؛ بدر در ميدان او هلاکي بودي و رستم به دستان او زالي.
با جوانان چو دست بگشادي پای گردون پير بر بتي
روزي ياران احصا کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره ای درآمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی
که کوه به هوا بردی! از هر طرف، نفیر برآمد. در حال که آن مرد دست بر هم زد، کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد.
گفتم: «عالم در همه بابي لایق است عالم در آن باب بر همه فائق، استعداد مجرد، جز حسرت روزگار نیست.»
زور داری، چون نداری علم کار لاف آن توان به آسانی زدن

روضه خلد، مجد خوافي

قلمرو زبانی :

بدر : ماه کامل / هلال : / الحاح : اصرار / نفیر : فریاد / دست گشادن : کشتی گرفتن / گردون پیر: فلک / استعداد مجرد :
استعداد به تنهایی / لاف زدن : ادعا کردن

قلمرو ادبی :

مجاز : بدر مجاز از تنومندی و قوی هیكلی ؛ هلال مجاز از لاغری و میان تهی /

قلمرو فکری :

آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت ، از فلک پیر و با تجربه نیز ، پخته تر و با تجربه تر خود را نشان می داد و بر آن ها
غلبه می کرد.